

اقلیت های قومی و ملی در اروپای شرقی و مرکزی

پیش‌گفتار

فروپاشی هر امپراتوری، بیداری احساس خفته اقوام و ملتها و طرح خواسته‌های تازه از طرف آنان را بدنبال دارد. شواهد تاریخی این پدیده را می‌توان از سقوط امپراتوری روم تا سقوط امپراتوری اتریش - هنگری و یا امپراتوری عثمانی ملاحظه کرد. آزاد شدن کشورهای اروپای شرقی و مرکزی از یوغ احزاب کمونیست، علاوه بر طرح مسائل اقتصادی جدید که حل آنها به این زودی میسر نخواهد بود، مسئله اقلیت‌های قومی و ملی را که تاکنون نهفته مانده بود پیش آورده است.

این نوشته فشرده قسمتی از کتاب «جغرافیای سیاسی اقلیت‌ها» است و بصورت ابزار مقدماتی کار، بمنظور آگاهی از گوناگونی اقوام در اروپای شرقی و مرکزی، با توجه به حوادث اخیر است. نویسنده بهیچوجه ادعای جامع بودن آنرا با توجه به محدود بودن صفحات مجله ندارد.

در این نوشته، اقلیتها فقط از لحاظ مفهوم عددی - و نه از لحاظ مفهوم اجتماعی آن - مورد توجه قرار گرفته‌اند. تفاوت بین این دو مفهوم بسیار است. بمنظور توضیح، بطور اختصار یادآور می‌شویم، هر گروهی که در جامعه‌ای زیر ستم و تبعیض بوده و رابطه آن با گروه حاکم بنحوی باشد که از مشارکت در اداره جامعه محروم ماند، و در داخل گروه نیز احساس متفاوت بودن با سایر گروهها وجود داشته باشد، از لحاظ جامعه‌شناسی اقلیت محسوب می‌شود. هر چند که

چنین گروهی از لحاظ تعداد در اکثریت باشد، مانند سیاه‌پوستان در پاره‌ای از ایالات امریکای شمالی و یا در افریقای جنوبی. به این ترتیب اگر گروهی از لحاظ تعداد در اقلیت بوده ولی عملاً بر امور جامعه حاکم باشد، گروه اقلیتی محسوب نمی‌شود مانند علویان حاکم بر سوریه، سفیدپوستان حاکم بر افریقای جنوبی و یا در مورد بحث ما صربیه‌های حاکم بر منطقه کوسوو. از طرف دیگر مفهوم عددی اقلیتها نیز تغییرپذیر است. زیرا مثلاً یک گروه قومی که در سطح ملی اقلیت است، در یک ناحیه خاص تبدیل به اکثریت می‌شود و به این ترتیب با به استقلال رسیدن کشورهایی مانند اسلوانی، کروآسی، بوسنی و مقدونیه مفهوم عددی اقلیتها در داخل کشور یوگسلاوی سابق تغییر کرده است.

هدف در این نوشته عبارتست از تسهیل تحقیق برای شناسائی گروههای مختلف قومی و ملی، برای فهم حوادث اخیر که باعث عدم ثبات منطقه شده است و نشان‌دهنده عدم کارائی بسیاری از تئوریهای تحمیلی و یا تقلیدی از قبیل فدرالیسم و یا خودمختاری است. تجزیه چک و اسلواکی، بعد از تجزیه اتحاد شوروی و یوگسلاوی عملاً نشان می‌دهد که باستانهای فدراسیون روسیه که خود در معرض تجزیه است - کشور فدرال دیگری در شرق اروپا باقی نمانده است.

ناسیونالیسم قوی‌ترین احساس و اندیشه سیاسی است که بعد از انقلاب فرانسه سال ۱۷۸۹ میلادی در اروپا بوجود آمده است. این اندیشه مانند شمشیر دولبه‌ای است، زیرا از سوئی حق و آزادی ملتها را برای تعیین سرنوشت خود ایجاد می‌کند و از سوئی دیگر باعث طرد و دفع «دیگری» می‌گردد.

اروپائیه‌ها و یا حداقل اهالی اروپای غربی هرگز تصور نمی‌کردند که حوادثی نظیر آنچه که اینک در یوگسلاوی می‌گذرد، ممکن است در «خانه مشترک» آنان اتفاق بیفتد. خشونت، کشتار و تجاوز، همچون مرگ حقی بود برای همسایه او بیشتر برای کشورهای افریقائی و آسیائی که از استعمار آنان رها شده بودند. امروزه آنها و همه مردم جهان می‌بینند که تئوری «پاکسازی قومی» حاکمان صرب نه تنها دست کمی از تئوری نژادپرستی آلمان هیتلری ندارد بلکه زمینه رشد نژادپرستی را در سایر کشورها نیز فراهم می‌کند. امروزه در جهان فقط یک دوجین از کشورها، در میان ۱۷۰ کشور جهان وجود دارند که از لحاظ قومی و زبانی همگون هستند، و احتمالاً هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که تمامی ملتی را که معرف آنست شامل شود.^(۱)

تز پاکسازی قومی، همراه با ناسیونالیسم کروآتها و صربیه‌ها، نه تنها موجب طرد و نفی اهالی بوسنی و هرزه‌گوین شده است بلکه تغییر اجباری مرزها، آوارگی پناهندگان و تجاوز به زنان مسلمان در منطقه بوسنی، زمینه را برای رشد تئوری نژادپرستی و تقویت دولتهائی که تنها از قومیت و تئوری «حق خون» - در مقابل تئوری «حق خاک» - برای مشروع جلوه دادن خود استفاده می‌کنند فراهم کرده است.

در طول سال ۱۹۹۲ میلادی صربیهها یک سوم خاک کروآسی و چهارپنجم خاک بوسنی را — که هر دو به عنوان دولتی مستقل از طرف جامعه بین‌المللی برسمیت شناخته شده‌اند — تصرف کردند. بنا به گزارش یک خبرنگار تلویزیون بوسنی که به فرانسه پناهنده شده است تاکنون شصت هزار نفر زن مسلمان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند که ده هزار تن از آنان در سنهای ۱۰ تا ۱۷ سالگی بودند. ابعاد گسترده تجاوز به زنان مسلمان، رهبر مذهبی مسلمانان زاگرب را واداشت تا در نهم دسامبر ۱۹۹۲ به آنان بطور استثنائی اجازه سقط جنین دهد.^(۲)

بازتابهای بین‌المللی این خشونت نیز دیر یا زود ظاهر خواهد شد زیرا از یک طرف کشور بوسنی عضو سازمان کنفرانس اسلامی است و مسلماً کشورهای این سازمان ساکت نخواهند نشست. وانگهی، دیگر مسلمانان کشور یوگسلاوی مخصوصاً در ناحیه کوسوو که اصلاً آلبانیائی هستند، با توجه به تبعیضهای مداوم صربیهها، به آلبانی که او نیز جزو کشورهای کنفرانس اسلامی است متوسل خواهند شد. مجازها از نزدیک و با دقت متوجه و مواظب سرنوشت اقلیتهای مجار چه در یوگسلاوی و چه در سایر کشورها هستند. روسیه نیز با توجه به مناسبات بسیار نزدیک تاریخی با صربیهها بیکار نخواهد نشست. هم‌اکنون نیروهای کشورهای مختلف اروپائی در کشور بوسنی، زیر عنوان نیروهای سازمان ملل متحد حضور دارند و بسیاری از روشنفکران و مردان سیاسی خواهان مداخله مستقیم آنان، علیه صربیهها هستند.

۱۷۴

در این میان، ترکیه نیز با بمنظور تحبیب غرب و ورود به جامعه اروپا و یا بمنظور توسعه طلبی تحت عنوان حمایت از ترکها و مسلمانان، وارد ماجرا خواهد شد، همانطور که در قبرس نیز این عمل را انجام داد.

رهبران صرب، برای توجیه اعمال خشونت‌آمیز خود — علاوه بر تز پاکسازی قومی — ادعا می‌کنند که بمنظور دفاع از فرهنگ غربی و رواداری مذهبی (لانیسته) دست به چنین اعمال خشونت‌آمیزی می‌زنند، و هدف اقدامهای خود را جلوگیری از ایجاد یک کشور مسلمان بنیادگرا در اروپا می‌دانند. همین ادعا را رهبران کشور کروآسی نیز بکار می‌برند (مصاحبه رئیس‌جمهور کروآت با روزنامه فیگارو ۱۸ ژانویه ۹۲) و غرب را از ایجاد یک حکومت اسلامی در اروپا می‌ترسانند. رهبران بلغارستان نیز در مورد توجیه اعمال تبعیض‌آمیز خود علیه ترکهای مقیم بلغارستان همین ادعا را بکار می‌برند. در حالیکه بنا به گزارش فرستاده لوموند دیپلماتیک، بسیاری از مردم بوسنی می‌گویند ما نه مسلمانیم، نه صرب و نه کروآت، بلکه فقط اهل بوسنی و هرزه‌گوین می‌باشیم.^(۳) این در حالی است که روشنفکران غرب نیز در جمهوری مسلمان بوسنی (نه در همه مسلمانان یوگسلاوی سابق) نوعی از اسلام را که مورد علاقه آنها می‌باشد می‌بینند. اسلامی توأم با مدارا و گذشت و بقول آنان فارغ از حکومت بنیادگرایان.

با توجه بانچه گفته شد، بنظر می‌رسد شناخت اقلیتهای قومی و ملی در کشورهای اروپای شرقی و مرکزی کمک فراوانی به درک علت اصلی تشنجهای این منطقه خواهد کرد. زیرا در دیگر

کشورهای منطقه نیز مسئله اقلیت‌ها روز بروز حادث‌تر می‌شود. از آن جمله هم‌اکنون یک تا دوسوم مجارها در خارج از خاک مجارستان زندگی می‌کنند و خواستار برگشت به کشور اصلی خود هستند.^(۴) بیهوده نیست که قرن بیستم را قرن قیام و مبارزه اقلیت‌ها خوانده‌اند.^(۵)

همه این حوادث هوشیاری ملی ما را ایجاب می‌کند تا در دنیائی که «نظم نوین» آن از «مجموع» وحشت دارد و بجای آن «تفرقه» را برمی‌گزیند، و باین ترتیب ساخت قبیله‌ای یا قبیله‌گرائی را برای کشورهای مختلف تجویز می‌کند، متوجه اهمیت خطر باشیم و بجای توسل به راه‌حلهای وارداتی و یا تقلید از شعارها و ادعاهای بیهوده از قبیل کثیرالملکی ایران، و یا حل مسئله ملیتها و اقوام به سبک کمونیستی، که مدت‌ها مذهب مختار و شعار رائج «چپ باستانی» بود، به فرهنگ ایرانی و راه‌حل‌های آن بیندیشیم که قرن‌ها پیش شایستگی خود را در این راه ثابت کرده است.

نظر به اهمیت و حاد بودن موضوع یوگسلاوی ابتدا به گروههای مختلف قومی و ملی ساکن این کشور خواهیم پرداخت.

الف - یوگسلاوی

گوناگونی ملت‌ها و اقوام

در شبه‌جزیره بالکان، در مساحتی تقریباً کوچک، چهار گروه ملی و قومی مختلف زندگی می‌کنند، یونانیها، آلبانیها، رومانیها و اسلاوها. هر یک از آنها زبان و الفبای خود را دارد و اگر به آنها اقلیت‌های مجار و ساکنان ترکیه اروپائی را نیز اضافه کنیم، اختلاف فرهنگی و تاریخی آنها با برجستگی بیشتری ظاهر خواهد شد.^(۶)

در پایان جنگ بین‌الملل اول (۱۹۱۸)، بعد از فروپاشی امپراتوریهای عثمانی و اتریش - هنگری و اتخاذ سیاستی که از طرف ویلسون رئیس‌جمهور آمریکا سفارش شده بود، دولتهای جدیدی در اروپای مرکزی و شرقی بوجود آمد. در بسیاری از این کشورها حقوق گروههای اقلیتی مورد توجه قرار نگرفت. مثلاً عهدنامه تریانون (TRIANON) به سال ۱۹۲۰ میلادی، مجارستان را از دوسوم خاک خود محروم کرد و سه میلیون و نیم مجاز، از خاک اصلی مجارستان طرد شدند که بنا بنوشته تاریخنگاران کمونیست یکی از علل تشدید دشمنی و اختلاف بین ملت‌های کرانه دانوب می‌باشد.^(۷)

یوگسلاوی هم یکی از آن کشورهای نوین‌پاد بود. یوگسلاو از دو کلمه یوگ و اسلاو ترکیب یافته که به معنای اسلاو جنوبی است و یوگسلاوی کشور اسلاوهای جنوبی است. این نام‌گذاری غلط است زیرا مجارها و یا آلبانیهای ساکن این کشور ارتباطی با اسلاوها از لحاظ قومیت ندارند. از قرون وسطی به بعد گروههای مختلفی در خاک کشوری که امروزه یوگسلاوی سابق خوانده می‌شود ساکن بودند. مرزهای ایجادشده و یا تقسیمات اداری، در این کشور چه در زمان حکومت سلطنتی، و چه در زمان حکومت حزب کمونیست، هیچگاه دقیقاً با واقعیت استقرار

گروه‌های ملی و قومی تطبیق نداشت. (۸)

هیچ‌ده ملیت و قوم ساکن یوگسلاوی پیشین از لحاظ تاریخی، زبان و مذهب و فرهنگ با یکدیگر متفاوتند، از همه مهمتر آنکه فاقد اراده مشترک برای زندگی با یکدیگر بوده و روحیه قبول سرنوشت مشترک (عوامل ذهنی ایجاد یک ملت) را ندارند. شمال و غرب این کشور تحت تأثیر فرهنگ ژرمنی و مذهب کاتولیک است در حالیکه جنوب و شرق آن متأثر از فرهنگ اسلاو و مذهب ارتدکس است.

اسلوونیها و کروآتها دارای مذهب کاتولیک هستند. در حالیکه صربها و مقدونیه ارتدکس می‌باشند. اکثریت اهالی بوسنی هر چند که از نژاد اسلاوند، اما مسلمان هستند. صربها با الفبای سیریلیک می‌نویسند در حالیکه کروآتها از الفبای لاتین استفاده می‌کنند.

اختلاط غیر قابل تشخیص اقوام و ملیتها را نمی‌توان با مرزها و تقسیمات اداری مشخص کرد بطوریکه هم‌اکنون صربها عقیده دارند که تیتو بمنظور تضعیف آنان در متن فدراسیون یوگسلاوی، آنان را در مناطق مختلف مانند کروآسی و بوسنی جای داده است.

آندره مالرو در مصاحبه‌ای با یکی از روشنفکران یوگسلاوی در سال ۱۹۷۴ گفته بود که الجزایر یوگسلاوی در داخل خاک یوگسلاوی است. در زمان حیات تیتو، لطیفه‌ای در یوگسلاوی متداول بود باین عبارت که تراژدی و غم بزرگ تیتو اینست که تنها یوگسلاو در کشور یوگسلاوی است!

جدول زیر تعداد و نسبت گروه‌های اقلیتی ملی در کشور یوگسلاوی سابق با جمعیتی معادل بیست و سه میلیون و دویست هزار نفر ۲۳,۲۰۰,۰۰۰ را نشان می‌دهد. این ارزیابی در سال ۱۹۸۵ بعمل آمده است:

ملیت	درصد نسبت به کل جمعیت یوگسلاوی سابق	محل استقرار و درصد آنها در محل
آلبانیها	۷/۷٪	کوسوو (۷۷/۵٪)
کروآتها	۱۹/۷٪	کروآسی (۷۵/۱٪)
مجارها	۱/۹٪	ویودین (۱۸/۹٪)
مقدونیهها	۶٪	مقدونیه (۶۷٪)
متنگروها	۲/۵٪	متنگرو (۶۸/۵٪)
مسلمانها	۸/۹٪	بوسنی و هرزه‌گوین (۳۹/۵٪)
صربها	۳۶/۳٪	صربستان (۶۶/۴٪)
اسلوونها	۷/۸٪	اسلوونی (۹۰/۵٪)

سایر گروه‌های اقلیتی، که هر یک از آنان کمتر از یک درصد جمعیت هستند عبارتند از: کولی‌ها، رومانی‌ها، بلغاری‌ها، ایتالیائی‌ها، روتن‌ها RUTHIENE، اسلواک‌ها، چک‌ها، ترک‌ها، اوکرائینی‌ها و والا‌ها VALAQUE.

منظور از مسلمانان در جدول فوق - از زمانی که تیتو مسلمان بودن را به عنوان یک ملیت شناخت، عبارتست از اسلاوهای مسلمان شده در زمان حکومت عثمانی‌ها، باین اعتبار، آلبانی‌های مسلمان، جزئی از اقلیت ملی آلبانیائی محسوب می‌شوند نه جزو مسلمانان. استقرار گروه‌های ملی بصورت ساده فوق نیست بلکه در هر یک از جمهوری‌های ششگانه و دو ناحیه خودمختاری که در یوگسلاوی سابق، بوسیله تیتو ایجاد شده بود (و در صفحه‌های بعد خواهیم خواند)، اقلیتهای مختلفی ساکن هستند. برابر سرشماری رسمی سال ۱۹۹۱، گروه‌های قومی و ملی بشرح زیر در داخل یوگسلاوی پراکنده بودند:

جمهوری و یا سرزمین خودمختار	جمعیت و مساحت	گروه‌های قومی و ملی
بوسنی و هرزه‌گوین (پایتخت: سارایوو)	۴,۳۶۵,۰۰۰ نفر ۵۱,۱۲۹ کیلومتر مربع	مسلمانان ۴۳/۷٪ صربها ۳۱/۴٪ کروآنها ۱۷/۳٪ یوگسلاو ۵/۵٪ دیگر اقوام ۲/۲٪
کروآسی (پایتخت: زاگرب)	۴,۷۶۰,۰۰۰ نفر ۵۶,۵۳۸ ک.م.م.	کروآنها ۷۷/۹٪ صربها ۱۲/۲٪ یوگسلاو ۲/۲٪ دیگر اقوام ۵/۲٪
مقدونیه (پایتخت: اسکوپیه)	۲,۰۳۴,۰۰۰ نفر ۲۵,۷۱۳ ک.م.م.	مقدونی ۶۴/۶٪ آلبانیائی ۲۱/٪ ترکها ۴/۸٪ صربها ۲/۲٪ کولی‌ها ۲/۷٪ دیگر اقوام ۴/۷٪
منتنگرو (مرکز: پودگوریکا، تیتوگراد سابق)	۶۱۵,۰۰۰ نفر ۱۳,۸۱۲ ک.م.م.	منتنگروها ۶۱/۸٪ مسلمانان ۱۴/۶٪ صربها ۹/۳٪ آلبانیائی‌ها ۶/۶٪ کروآنها ۱/۳٪ یوگسلاو ۴/۲٪
صربستان (پایتخت: بلگراد)	۵,۸۲۴,۰۰۰ نفر ۵۵,۹۶۸ ک.م.م.	صربها ۸۷/۳٪ آلبانیائیها ۱/۳٪ یوگسلاو ۲/۵٪ مسلمانان ۳٪ کولیاها ۱/۲٪ دیگر اقوام ۴/۷٪

جمهوری و یا سرزمین خودمختار	جمعیت و مساحت	گروههای قومی و ملی
اسلونی (پایتخت: لوبلیانا)	۱,۹۶۳,۰۰۰ نفر ۲۰,۲۵۱ ک.م.م	اسلونها ۸۷/۶٪ کروآنها ۲/۷٪ صربها ۲/۴٪ مسلمانها ۱/۴٪ دیگر اقوام ۵/۹٪
کوسوو (مرکز: پریشتینا)	۱,۹۵۵,۰۰۰ نفر ۱۰,۸۸۷ ک.م.م	آلبانیاییها ۸۲/۲٪ صربها ۱۰٪ مسلمانها ۲/۹٪ کولیها ۲/۲٪ دیگر اقوام ۲/۷٪
ویبودین (مرکز: نووی ساد)	۲,۰۱۳,۰۰۰ نفر ۱۰,۸۸۷ ک.م.م	صربها ۵۷/۳٪ مجارها ۱۶/۹٪ یوگسلاو ۸/۴٪ کروآنها ۳/۷٪ اسلواکها ۳/۲٪ رومانیاییها ۱/۹٪ منتنگروئها ۲/۲٪ کولیها ۱/۲٪ دیگر اقوام ۵/۲٪

در سال ۱۹۹۱ جمعیت کل کشور برابر با ۲۳,۵۲۹,۰۰۰ نفر بود که به گروههای قومی و

ملی زیر تقسیم می شدند:

صربها ۳۶/۲٪	کروآنها ۱۹/۶٪	مسلمانها ۹/۸٪
آلبانیاییها ۹/۱٪	اسلونها ۷/۳٪	مقدونیهها ۵/۶٪
منتنگروئها ۲/۲٪	مجارها ۱/۱٪	یوگسلاو ۲/۹٪ سایرین ۵/۹٪ ^(۹)

تعداد اندک کسانی که خود را در سرشماری فوق یوگسلاو نامیده اند بخوبی نشان می دهد که با وجود همه کوششها، و با وجود گذشت نزدیک به هفتاد سال هنوز روحیه و اراده مشترک در بین ملیتهای مختلف بوجود نیامده بود.

نگاهی به تاریخ یوگسلاوی

با توجه به کلیات گفته شده در مورد اقلیتهای قومی و ملی بشرح فوق، برای روشن شدن مسئله ناهمگونی بین آنان، به بررسی مختصری از تاریخ می پردازیم. برای درک بیشتر ناهمگونی موجود بین ملیت ها و اقوام مختلف، شاید بهتر بود که فرهنگ و تاریخ هر یک از آنان جداگانه مورد بحث قرار گیرد. اما با توجه به مفصل بودن موضوع که از حوصله این نوشته بیرون است، تاریخ یوگسلاوی از زمان تأسیس مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

قبل از بررسی تاریخی یوگسلاوی، دو نکته جالب برای خواننده ایرانی وجود دارد. اول اینکه عده‌ای از قوم‌شناسان کروآتها را اصلاً ایرانی، و کلمه کروآت را همان کلمه فارسی قدیم بنام خروآت (HERVAT) بمعنای هم‌پیمان و متحد، می‌دانند. خروآتها قبل از میلاد مسیح از ایران بنواحی اطراف دریای سیاه آمدند و سپس در مناطق دالماسی و پانونی (PANNONIE) مستقر شدند.^(۱۰)

نکته دیگر تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلاوها و مخصوصاً اسلاوهای جنوبی است، مثلاً اهالی بوسنی در قرن پانزدهم میلادی به مسیحیت، گرویدند و قبل از آن پیرو فرقه‌ای بنام بگومیل (BOGOMIL) بودند که ریشه در مانویت ایرانی دارد، تشابه کلمه بگ با (BOG) برای اسم یزدان این نظریه را تأیید می‌کند.^(۱۱)

در آغاز جنگ بین‌الملل اول مجموعه اقوام و ملیتهای ساکن سرزمینی که بعداً یوگسلاوی نامیده شد، کمی بیش از ده میلیون نفر بود. دوسوم از این جمعیت زیر تسلط امپراتوری اتریش و هنگری قرار داشت و یک‌سوم دیگر دو کشور سلطنتی منتنگرو و کشور سلطنتی صربستان را تشکیل می‌دادند. در پایان جنگهای بالکان (۱۹۱۳ - ۱۹۱۲) مقدونیه که تا قرن چهاردهم میلادی جزئی از صربستان محسوب می‌شد و سپس ضمیمه بلغارستان شده بود، مجدداً به کشور صربها پیوست.

طرز تفکر پان‌اسلاویسم با وجود همه پراکندگی‌ها در بین اسلاوهای ساکن این منطقه و مخصوصاً در بین شعرا و نویسندگان وجود داشت. بیداری ناسیونالیسم شاعرانه در اروپای قرن هیجدهم این طرز تفکر را در بین اسلاوهای جنوبی تقویت می‌کرد.

صربستان بعد از سال ۱۹۰۳ با رژیم سلطنتی دموکراتیک اداره می‌شد و مقاومت این کشور در مقابل فشار و تجاوز عثمانیها و اتریشها در جنگهای بالکان، وزنه و اعتبار این کشور را میان اسلاوها افزوده بود.

در جنگ بین‌الملل اول با همه مقاومت‌های دلیرانه مردم و ارتش صرب در کنار ارتش متفقین، این کشور به سال ۱۹۱۵ از متحدین شکست خورد. در سال ۱۹۱۷ اسقف کوروچک رهبر مذهبی اسلوانی طی اعلامیه‌ای خواستار تشکیل دولتی بنام یوگسلاو در داخل امپراتوری هابسبورگ شد. در حالیکه بسیاری از رهبران تبعیدی اسلوانی مقیم لندن، خواستار استقلال کامل کشوری بنام یوگسلاوی بودند. منتهی این استقلال در مقابل وعده‌های سخاوتمندانه متفقین از خاک یوگسلاوی آینده به ایتالیا، در معرض تهدید قرار داشت (قرارداد لندن ۱۹۱۵ که بموجب آن قسمتی از خاک دالماسی شمالی و l'istrir به ایتالیا واگذار می‌شد) بدین سبب رهبران تبعیدی در فکر اتحاد با صربستان افتادند و در ۲۰ ژوئیه ۱۹۱۷ اعلامیه‌ای بنام اعلامیه کورفو

Corfou به امضای وزیر خارجه صرب و رهبر اسلاوهای جنوبی تبعیدی لندن به امضا رسید که اتحاد بین کروآت و اسلون را با کشور سلطنتی صرب (سلسله کاراجی جورجیویچ Karagiorgjevic) پیش‌بینی می‌کرد.

یوگسلاوی در فاصله دو جنگ بین‌الملل

بعد از شکست امپراتوری اتریش - هنگری در جنگ بین‌الملل اول و تحت فشار متفقین و مخصوصاً ویلسن که بشدت از ایجاد یوگسلاوی پشتیبانی می‌کرد، در ۲۳ نوامبر ۱۹۱۸، دیگر رهبران اسلونی و کروآسی با اعلامیه کورفو پیوستند.

در همین زمان پادشاه منتنگرو نیکولای اول استعفا داد و صرب و منتنگرو بصورت کشوری واحد درآمدند. در اول دسامبر ۱۹۱۸ آلکساندر نایب‌السلطنه صربستان، نمایندگان کروآسی را بحضور می‌پذیرد و تشکیل کشور سلطنتی صرب، کروآت و اسلونی را اعلام داشت. مرزهای این کشور جدید بوسیله معاهده‌های مختلف از قبیل سن ژرمن، تریانون و نوننی Neuilly تعیین و تثبیت شد.

با همه اشتیاقی که برای تشکیل چنین کشوری ابراز شده بود در هنگام تهیه قانون اساسی بین طرفداران مرکزیت (پان‌اسلاویسم) و طرفداران سیستم فدرال (اسلون‌ها، کروآت‌ها و مجارها) اختلاف و برخورد پدید آمد، بطوریکه در مارس ۱۹۱۹ و نوامبر ۱۹۲۰ در مجلس مؤسسان، اکثریت لازم برای تصویب قانون اساسی حاصل نشد. سرانجام در ژوئن ۱۹۲۱ بعلت تحریم مجلس مؤسسان بوسیله کروآت‌ها، و در نتیجه بدون حضور و موافقت آنان، قانون اساسی کشور نو بنیاد بر اساس سیستم تمرکز بتصویب رسید.

۱۸۰

در این دوران حزب رادیکال ناسیونالیست صرب، به رهبری پاچیک قدرت را بدست گرفت و آنرا بجز یک دوره کوتاه تا سال ۱۹۲۶ حفظ کرد. رژیم ظاهری پارلمانی داشت، اما تحت عنوان وحدت ملی، پاچیک و حزب متعلق به او از دست یازیدن به خشونت و اقدامات مختلف ضد آزادی، خودداری نمی‌کردند، مانند غیرقانونی شناختن احزاب کمونیست و دهقانان کروآسی، به رهبری استیپان رادیچ.

صربیه‌های حاکم بر کشور فراموش نمی‌کردند که کروآت‌ها در جنگ بین‌الملل اول، جزئی از ارتش اتریش - هنگری بودند و گروه‌های ضربت کروآت‌ها بسیاری از صربیه‌ها را که در کنار ارتش متفقین می‌جنگیدند از پای درآورده بودند.

رادیچ که در سال ۱۹۲۸ به عنوان نماینده کروآسی در پارلمان کشور سلطنتی صرب، کروآت و اسلونی، انتخاب شده بود، در جلسه علنی پارلمان بوسیله نماینده‌ای از منتنگرو کشته شد. این قتل سبب بروز اغتشاش در کروآسی شد و کشور در معرض تجزیه قرار گرفت. در همین

زمان در مقدونیه نیز مردم سر بشورس برداشتند و به کارهای تروریستی پرداختند.

شکاف میان بلغراد (صربستان) و زاگرب (کروآسی) روز بروز عمیقتر می شد ولی کسی جرئت قبول مسئولیت حفظ کشور را نداشت. در نتیجه پادشاه تصمیم گرفت که نظم مجددی، بر اساس قواعد جدید برقرار کند. در ششم ژانویه ۱۹۲۹ شاه مجلس را منحل کرد و قانون اساسی را معلق گذاشت. با این اقدامها که بمنظور تمرکز و حفظ وحدت ملی اتخاذ شده بود، کشور سلطنتی صرب، کروآت و اسلوون تبدیل به کشور سلطنتی یوگسلاوی شد و پرچم ملل مختلف جای خود را به پرچم واحدی داد. دولت جدید منصوب از طرف شاه، نظم و امنیت را با بکار بردن خشونت، برقرار کرد. فشار بر روی حزب کمونیست و حزب دهقانان کروآسی افزایش یافت، سانسور روزنامه‌ها اوج گرفت و مجالس محلی منحل شدند و قوه قضائیه نیز تحت کنترل پادشاه قرار گرفت. در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی جدیدی تهیه می شود که در آن احترام به آزادی در چهارچوب قوانین تضمین شده بود، که البته منظور همان قوانین دوره دیکتاتوری بود. رژیم صفت پارلمانی خود را از دست داد بطوریکه وزرا همگی منصوب از طرف شاه و زیر نظر او بودند. قانون اساسی جدید، ایجاد احزاب را بر اساس معیارهای محلی و یا مذهبی قدغن می کرد. باین ترتیب رژیم سلطنتی سعی کرد که وحدتی مصنوعی را در یوگسلاوی بر اساس اعمال زور و قدرت، نه بر اساس موافقت و قبول سرنوشت مشترک ایجاد کند. هدف بوجود آوردن کشوری واحد و ادغام ملتها در یکدیگر بود تا هرگونه ویژگی ملی و قومی در آن از بین برود و کشور بصورت یکپارچه درآید.

کشور یوگسلاوی به (۹) نه بانوین BANOVINE تقسیم می شد که اساس آن جغرافیائی بود نه ملاحظات قومی و محلی. این تقسیم بندی کینه و دشمنی میان صربها و کروآتها را افزود. حزب دهقانان کروآت، بزرگترین حزب سیاسی این منطقه که گرایشهای قوی ناسیونالیستی و پوپولیستی داشت، از مخالفان سرسخت این تقسیم بندی بود.

بطوریکه می بینیم از ایجاد کشور سلطنتی صرب، کروآت و اسلوونی، تا تأسیس کشور یوگسلاوی (چه بصورت سلطنتی و چه بعداً بصورت جمهوری فدرال) اتحاد دو ملت صرب و کروآت همواره بر مبنای عدم تفاهم و سوءظن متقابل بوده که ریشه تاریخی دارد.

بحران اقتصاد جهانی در سال ۱۹۳۱، به یوگسلاوی نیز سرایت کرد و تمام نتایج درخشان اقتصادی که در کشور بوجود آمده بود از قبیل ثبات دینار یوگسلاوی و افزایش ترازنامه تجاری از بین رفت. همه اقدامات دولت در مورد خرید محصولات کشاورزی به قیمتی بیشتر از قیمت بازار بین المللی با توجه به سقوط پولهای بین المللی به نتیجه نرسید. آشفته گیهای اجتماعی شروع شد و شورش از طرف دهقانان کروآسی جنوبی رخ داد که نشان دهنده شکست سیاست رژیم سلطنتی بود. صربها نیز نسبت به رژیم سلطنتی نظر خوبی نداشتند و حزب یوگسلاو ملی را که

از طرف هیئت حاکمه درست شده بود کسی جدی نمی‌گرفت. انتخابات همواره از طرف مردم تحریم می‌شد.

اما مسئله اساسی یوگسلاوی، مسئله کروآتها بود که هر گونه اقدام همانندسازی (Assimilation) و یا ادغام ملت‌ها را در یکدیگر، ادامه سیاست قبلی صربها برای ایجاد صربستان بزرگ می‌دانستند و همچنان برای برقراری رژیم فدرالیست فعالیت می‌کردند. در اواخر سال ۱۹۳۲ در زاگرب اعلامیه‌ای در مورد تقاضای برقراری حکومتی مردمی و بر اساس تساوی بین سه ملت منتشر شد و در پی آن، شاه دستور توقیف دکتر ماچک - از رهبران حزب دهقانان کروآسی - را صادر کرد. در حالیکه او معتدلتر از دیگر رهبران حزب بود. دست‌راستی‌های افراطی حزب در پیرامون آنته پاولیچ (Ante Pavelic) که رسماً خود را فاشیست اعلام می‌کرد جمع شده بودند و خود را اوستاشی - وابسته به گروه اوستاشا (Oustacha) که هدف آن استقلال کروآسی بود - می‌نامیدند. پاولیچ برای اعمال تروریستی خود هم از تروریستهای اهل مقدونیه استفاده می‌کرد و هم از کشورهایی که روابط خوبی با یوگسلاوی نداشتند نظیر ایتالیا و مجارستان. عدم توانایی دولت در مورد حل مسئله تروریستهای اوستاشی به نابودی پادشاه الکساندر، انجامید. تروریستهای اوستاشی او را در بندر ماری به تاریخ نهم اکتبر ۱۹۳۴، به‌مراه وزیر خارجه فرانسه که به استقبال او آمده بودند کشتند. پیر دوم پسر آلکساندر به سلطنت رسید اما به علت کمی سن، پرنس پل نایب‌السلطنه یوگسلاوی شد. در این دوره هم اداره مملکت به همان روش قبلی بود ولی در این زمان اوضاع و احوال بین‌المللی متشنج شده بود، زیرا دولتهای خودکامه در اروپا قدرت بیشتری پیدا کرده بودند و برخورد منافع بین آنان، پای یوگسلاوی را نیز به میدان تحریک و تشنج می‌کشید.

بارتو BARTHOU وزیر خارجه فرانسه، که به‌مراه پادشاه یوگسلاوی کشته شد، مبتکر تزی در مورد تشکیل جبهه‌ای کوچک، برای جلوگیری از توسعه طلبی مجارها بود. در سال ۱۹۳۴ یوگسلاوی نیز با دیگر کشورهای بالکان این جبهه را تشکیل دادند اما با تغییر اوضاع و احوال تز امنیت جمعی بالکان بدون استفاده باقی ماند. باین سبب نایب‌السلطنه به دنبال تضمین جدیدی برای امنیت کشور یوگسلاوی به کشورهای محور متمایل شد. نتیجه این گرایش، امضای قرارداد دوستی با ایتالیا در سال ۱۹۳۷ و برقراری روابط دوستی و نزدیک با بلغارستان بود. برای خروج از بن‌بست اقتصادی، یک قرارداد تجاری نیز با آلمان به امضا رسید.

در انعقاد تمام این قراردادها، مشکل کروآسی و حفظ تمامیت ارضی یوگسلاوی، نقش اساسی را بعهده داشت. نایب‌السلطنه سعی می‌کرد با دادن امتیازاتی به کروآتها، از مداخله خارجی‌ها در این قسمت از خاک یوگسلاوی جلوگیری کند، در حالیکه تهدید و مداخله قوای محور روز بروز بیشتر می‌شد. دکتر ماچک از زندان آزاد شد، حزب دهقانان کروآسی بر سر ایجاد سیستم فدرال در یوگسلاوی با دولت به توافق رسید و به این ترتیب کروآسی وابستگی خود را به

رژیم سلطنتی اعلام داشت. صربیه با دادن هرگونه امتیازی به کروآسی مخالف بودند در حالیکه دولت با توجه به تصرف چکسلواکی بوسیله آلمان نازی، در ۱۹۳۹ متوجه خطر عظیمی بود که یوگسلاوی را تهدید می‌کرد.

یوگسلاوی در جنگ دوم جهانی

در ماه اوت ۱۹۳۹، کروآسی بصورت یک بانوین خودمختار در داخل کشور سلطنتی یوگسلاوی درآمد که از لحاظ جغرافیائی عبارت بود از کروآسی، اسلونی، دالماسی و قسمتی از غرب خاک بوسنی و هرزه‌گوین. مجلس محلی کروآت حق داشت قوانینی را که در صلاحیت دولت فدرال نبود تصویب کند.

قرارداد دوستی آلمان و شوروی، شکست لهستان و فرانسه از آلمان، باعث شد که اروپای جنوب شرقی در مقابل قدرت نازیها، بی‌دفاع باقی بماند. در اوائل سال ۱۹۴۱، آلمان نازی، یوگسلاوی، رومانی و بلغارستان را زیر فشار قرار داد تا به پیمان سه‌جانبه‌ای بپیوندند. نایب‌السلطنه یوگسلاوی مردد بود و می‌خواست در مورد احترام به تمامیت ارضی یوگسلاوی از طرف قوای محور مطمئن شود. ولی بالاخره یوگسلاوی در ماه مارس به آن پیمان پیوست و بعد از شکست مقاومت یونانها، در مقابل قوای محور، سالونیک به عنوان پاداش به یوگسلاوی واگذار شد.

میهن‌پرستان صرب در مقابل این تسلیم دولت به سیاستهای دولتهای محور ساکت ننشستند و مقاومت نشان دادند، رهبران ارتش به سرکردگی ژنرال سیموویچ، وزرا را توقیف و نایب‌السلطنه را تبعید کردند. پیر دوم پادشاه یوگسلاوی، مسئولیت پادشاهی را رسماً بعهده گرفت و دولت پیمان سه‌جانبه را باطل اعلام داشت. اتحاد شوروی از این ماجرا حمایت کرد اما این حمایت فقط اخلاقی بود و آن هم برای مدتی کوتاه، زیرا آلمانها در آوریل ۱۹۴۱ به یوگسلاوی هجوم آوردند و قسمتهایی از خاک آن نیز، بوسیله بلغارستان، ایتالیا و مجارستان اشغال شد. دولت مستقل کروآسی (NDH) با حمایت ارتش رایش سوم، در دهم آوریل ۱۹۴۱، چهار روز پس از حمله آلمان به یوگسلاوی، موجودیت خود را اعلام داشت. دکتر ماچک که در این هنگام رهبر حزب دهقانان کروآت و معاون نخست‌وزیر کشور سلطنتی یوگسلاوی بود، طی پیامی از مردم خواست که از دولت جدید اطاعت کنند. موسولینی نیز، پاولیچ را که در فلورانس بسر می‌برد، بعد از گرفتن امتیازاتی ارضی، روانه کروآسی کرد. برابر توافق موسولینی و هیتلر سرزمینهای کروآسی، اسلونی، و قسمتی از کناره دالماسی و سه جزیره بزرگ در آدریاتیک جزو کشور مستقل کروآسی شد. در بیست و سوم آوریل ۱۹۴۱ ارتش آلمان تمامی بوسنی و هرزه‌گوین را، به اضافه قسمت جنوب‌غربی ویوودین (VOJVODINE) به دولت جدید کروآسی واگذار کرد اما، بلغراد در اشغال ارتش آلمان باقی ماند.

ترکیب جمعیتی (از لحاظ ملی و قومی) این کشور جدید طبق آمار دولت کروآت بشرح زیر

بود:

کروآتها ۷۸/۵۰٪ (سه میلیون و شصت و نه هزار نفر)

صربها ۵۶/۳۰٪ (یک میلیون و هشتصد و چهل و هفت هزار نفر)

مسلمانها ۱۱/۸۶٪ (هفتصد و هفده هزار نفر)

سایر ملل و اقوام ۸۰/۶٪ (چهارصد و ده هزار نفر)^(۱۲)

در هفدهم ژوئن ۱۹۴۱ هیتلر به پاولیچ توصیه می‌کند که مسئله صربها را در داخل کروآسی حل کند. پاولیچ نیز مانند هیتلر اعتقاد به برتری نژادی داشت، اما بنظر او مسلمانهای بوسنی، از نژاد کروآتها و قدیمی‌ترین و پاک‌ترین نجبای اروپا بودند. عده‌ای از رهبران مسلمانها نیز داخل دولت کروآسی بودند و تعداد قابل توجهی از مسلمانان «گروه خنجر» را با همکاری اوستاشی‌ها بوجود آورده بودند که در قتل‌عام صربهای بوسنی و هرزه‌گرین مشارکت فعال داشتند. کروآتها نیز مانند نازیها اردوگاههای خاص برای محور صربها، کولیها و یهودیها برقرار کرده بودند. تعداد کشته‌شدگان یهودی، سی و پنج هزار نفر و کولیها بیست و پنج هزار نفر گزارش شده است. رقم دقیق تعداد کشته‌شدگان صربی، نامعلوم است و آنرا از سیصد هزار تا هفتصد هزار نفر نوشته‌اند.

فاتحان یوگسلاوی (قوای محور) هر یک قسمتی از خاک یوگسلاوی را اشغال کردند. به این ترتیب که آلمان، شمال اسلونی، و ایتالیا بقیه همین ناحیه به اضافه لوبلیانا را به تصرف خود درآوردند، جزایر و قسمتی از سواحل دالماسی زیر نظر حکومت دست‌نشانده و پوشالی منتنگرو قرار گرفت. مقدونیه سهم بلغارستان و دشت کوسوو سهم آلبانی شد، و مجارستان نیز ناحیه باشکارا را تصرف کرد. صربستان، عملاً تحت کنترل آلمانها بود و بوسیله ژنرالی بنام ندیچی اداره می‌گردید.

از همین زمان مقاومت مردم در مقابل قوای مهاجم از صربستان شروع شد، و بعد از حمله آلمان به شوروی، مقاومت مردم صرب تشدید یافت. اما از همان روزهای اول دو جریان مختلف در مقاومت وجود داشت. اولی تحت رهبری ژنرالی صرب بنام میخایلوویچ که گروه چیت‌نیک، (با وامگیری این اسم از یک حماسه صرب) را تشکیل می‌دهد که طرفدار رژیم سلطنتی و ناسیونالیست بودند، و دیگری زیر نظر تیتو که با وجود دریافت کمک و دستور از مسکو هرگز آشکارا به خود و به نهضتش عنوان کمونیستی نداد، او سعی می‌کرد که حالت جبهه‌ای ضدفاشیستی به نهضت مقاومت خود بدهد. در سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ که خشونت و کشتار بیرحمانه‌ای، از طرف اوستاشی‌ها علیه صربها و ارتدکسها اعمال می‌شد، طرفداران تیتو، افزایش یافتند و این در حالی بود که چیت‌نیک‌ها کم‌کم دست از مقاومت برمی‌داشتند. قوای آلمان، تیتو را که در مرکز بوسنی به موفقیت‌هایی نائل شده بود به طرف منتنگرو عقب می‌راند. اما تسلیم ایتالیا

در سال ۱۹۴۳ اوضاع را عوض کرد. در این دوران متفقین نیز از تیتو حمایت می‌کردند، از اینرو پادشاه یوگسلاوی که در لندن بسر می‌برد او را به عنوان رهبر مقاومت به رسمیت شناخت و امکان ایجاد حکومتی را با مشارکت کمیته ملی ضدفاشیستی و آزادببخش، تحت ریاست تیتو توصیه کرد. ارتش سرخ نیز که وارد یوگسلاوی شده بود با تیتو همکاری کرده و با کمک آنها بود که در نوامبر ۱۹۴۴ بلگراد آزاد شد.

یوگسلاوی بعد از جنگ دوم جهانی

تیتو بعد از کنفرانس یالتا نخست‌وزیر رژیم سلطنتی می‌شود، و قوای او در ماه مه ۱۹۴۴ زاگرب و تریست را آزاد کرد. کمیته‌های طرفدار تیتو، قدرت را در نقاط مختلف بدست گرفتند. انتخاباتی در نوامبر ۱۹۴۵ انجام شد که در آن طرفداران تیتو نود درصد آرا را بدست آوردند. سلطنت در بیست و نهم نوامبر همان سال منقضی شد و جمهوری توده‌ای فدرال یوگسلاوی تشکیل یافت.

قانون اساسی جدید در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۶ به تصویب مجلس مؤسسان رسید که تقلیدی از قانون اساسی شوروی بود. بدین ترتیب جمهوری فدرال یوگسلاوی مرکب از شش جمهوری بشرح زیر:

جمهوری صرب - در خاور یوگسلاوی

جمهوری اسلوونی - در شمال غربی

جمهوری کروآسی - در غرب و جنوب غربی

جمهوری منتنگرو - در جنوب

جمهوری مقدونیه - در جنوب شرقی

جمهوری بوسنی و هرزه‌گوین - در مرکز و غرب تشکیل شد.

ایجاد جمهوری فدرال بوسنی و هرزه‌گوین برای پایان بخشیدن به رقابت بین کروآتها و صربها بود که هر دو مدعی این منطقه بودند. در داخل جمهوری صرب دو ناحیه خودمختار وجود دارد. بنام کوسوو (KOSOVO) در جنوب غربی و هم‌مرز با آلبانی و ناحیه خودمختاری دیگری بنام ویوودین (Vojvodine) در شمال شرقی همسایه با رومانی و مجارستان. خطوط اصلی مرزهای داخل یوگسلاوی را میلوان جیلاس که در آلمان همکاری نزدیکی با تیتو داشته ترسیم کرده است.

همانطور که قبلاً گفته شد، یوگسلاوی به معنای کشور اسلاوهای جنوبی است، سرود ملی این کشور بنام (ای اسلاو) نامیده می‌شود. تیتو این اسم و سرود را حفظ کرد و عملاً سایر ملیتها و اقوام غیراسلاو را نادیده گرفت.

تیتو با اینکه خود اهل کروآسی بود در از بین بردن اوستاشی‌ها و مسلمانهای همکار آنان، تردیدی به خود راه نداد و در نتیجه کروآتها و مسلمانها، پاداش خشونت و بیرحمی خود را دریافت کردند. تیتو در همان حال با شوونیسم صربی نیز مخالفت می‌کرد. بنظر او اعتقاد به کمونیسم و راه حل مسئله ملیتها در آن ایدئولوژی، مشکل اقوام و ملیتها را از بین می‌برد.

ادامه حیات چنین کشور فدرالی، مدیون دو امر بود. اول قطع رابطه تیتو با کرملین (۱۹۴۸ میلادی)، زیرا پس از محکومیت تیتو بوسیله استالین، غرب کمکهای فراوانی برای حفظ یوگسلاوی بعمل آورد و بازیهای سیاسی تیتو در سالهای جنگ سرد موجب حفظ یوگسلاوی شد. غرب از سیاست نه شرقی و نه غربی، و عدم تعهد یوگسلاوی بهیچوجه ناراحت نمی‌شد، زیرا این کشور در معرض مشکلات عظیم اقتصادی و تنشهای فوق‌العاده بین اقوام و ملیتها بود. بلغراد، غرب و مخصوصاً ایالات متحده آمریکا را قانع کرده بود که ضعف و یا از بین رفتن بزرگترین قدرت موجود در بالکان برفع کسی نخواهد بود. بهمین دلیل بود که، غرب حتی تا چند سال پیش از یوگسلاوی و تمامیت ارضی آن حمایت می‌کرد. در بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۸۹ وزیر خارجه ایتالیا در پایان کنفرانس ناتو اعلام می‌دارد که «باید به یوگسلاوی کمک کرد تا از فروپاشی فدراسیون اسلاو جنوبی جلوگیری شود».^(۱۳)

دیگر آنکه رژیم تیتو مقررات پیشرفته‌ای در مورد حمایت از اقلیتهای قومی و ملی (Narodnosti) و حفظ فرهنگ آنان، بوجود آورده بود. مثلاً در ناحیه خودمختار ویوودین که دو میلیون نفر سکنه داشت، پنج زبان رسمی (صرب، کروآت، مجار، اسلواک و رومانی) به رسمیت شناخته شده بود. گروههای کوچک قومی و ملی در بخش‌های مختلف یوگسلاوی هر یک دارای اساسنامه مخصوص به خود بودند. به دلیل وضع این مقررات یوگسلاوی سابق، در سوکمسیون حقوق بشر برای رفع تبعیض از اقلیتهای بسیار فعال بود. اما همه این مقررات نه با تاریخ و نه با فرهنگ گروههای ملی و قومی تطبیق نداشت، و علاوه بر آن پاره‌ای از مقررات خود موجب تبعیض بین گروهها می‌شد. مثلاً بنظر تیتو ملتهای متعلق به اسلاو جنوبی، جزو بنیانگذاران کشور یوگسلاوی بودند و حق داشتند از نهاد جمهوری فدرال برخوردار شوند، در حالیکه آلبانیها که تعداد آنان از مقدونی‌ها زیادتر، و سه برابر منتنگروپها بود، فقط حق داشتند از نهاد سرزمین خودمختار در داخل جمهوری فدرال صرب، استفاده کنند. بدیهی است که حدود اختیارات و صلاحیتهای سرزمین خودمختار بمراتب کمتر از جمهوری فدرال بوده و عملاً آلبانی‌ها را تحت تسلط صربی‌ها قرار می‌داد. ترس تیتو از ایجاد آلبانی بزرگ که در جنگ بین‌الملل دوم با حمایت ایتالیائیها تشکیل شده بود دلیل اصلی محرومیت ساکنان کوسوو از داشتن جمهوری فدرال است. هم‌اکنون نیز یکی از خواسته‌های آلبانی‌های مقیم کوسوو، رهایی از سلطه صربها است و بطور قطع و یقین مشکل آتیه یوگسلاوی، مسئله کوسوو خواهد بود. تیتو با مرزبندی مصنوعی بین جمهوریهای مختلف عملاً ترس تفرقه انداختن و حکومت کردن را نیز اجرا می‌کرد.^(۱۴)

به دلایل فوق مسئله ملیتها در یوگسلاوی زمان تیتو، بهیچوجه حل نگردیده بود، بلکه بصورت آتشی زیر خاکستر باقی ماند. و هرازگاهی جرقه‌ای از آن دیده می‌شد. بیکاری، تورم و عدم تساوی در میان جمهوریهای مختلف، همواره اغتشاش و سرکوبی را بدنبال داشت. در سال ۱۹۶۶ آلبانیهای کوسوو قیام کردند و دولت با خشونت هر چه تمامتر شورش آنها را سرکوب کرد. در سال ۱۹۶۸ دانشجویان در بلگراد اعتصاب کردند. در آخر همین سال دانشجویان و معلمان در کوسوو اعتصاب کرده و خواستار جمهوری مستقل برای منطقه خود شدند. هر کروآسی، به سال ۱۹۷۱ مردم علیه سلطه صربیه شورش کردند و رهبران کمونیست کروآت مجبور به استعفا شدند. در سال ۱۹۷۲ بسیاری از رهبران جمهوریهای فدرال برکنار شدند و علت برکناری آنها در صربستان بخاطر لیبرالیسم، در مقدونیه برای ناسیونالیسم و در اسلونی به خاطر تکنوکراتیسم بود.

اصلاح قانون اساسی (در سالهای ۶۷-۶۸-۱۹۷۱) که خودمختاری و صلاحیت بیشتری به جمهوریها می‌داد و کشور را تبدیل به کنفدراسیون می‌کرد، نیز چاره مشکل را نکرد. طرز تفکر ناسیونالیستی همچنان در جمهوریهای مختلف حاکم بود. در دهه ۱۹۶۰ تیتو نقش فعالانه‌ای در عرصه سیاست بین‌المللی داشت. جنبش غیرمتعهدها به‌مراه نهر و ناصر پایه‌گذاری شده بود (۱۹۶۱ میلادی). تیتو بمنظور ایجاد رابطه نزدیکتر با اعراب، تصمیم گرفت که مسلمانهای بوسنی و هرزه‌گوین (اسلاوهای مسلمان‌شده) بعنوان ملیتی جداگانه در کشور یوگسلاوی به رسمیت شناخته شوند. این موضوع در سال ۱۹۷۳ وارد قانون اساسی یوگسلاوی شد. در عرصه سیاست داخلی نیز، تیتو می‌خواست از نارضائی روشنفکران مسلمان، و تقاضای آنان در مورد اسلامی کردن قوانین، بوسنی و هرزه‌گوین - که بطور غیرمنتظره‌ای در یوگسلاوی - قبل از بسیاری کشورهای مسلمان - مطرح شده بود بکااهد. زیرا از همین زمان بود که نوشته‌های عزت‌بگوییچ رئیس‌جمهوری فعلی بوسنی، در مورد برقراری مقررات و قواعد اسلامی، بطور مخفی در شهرهای این منطقه پخش می‌شد و سبب محکومیت او به زندان گردید. (۱۵)

تولد پیش‌رس نهضت اسلامی در یوگسلاوی نشان‌دهنده قدرت شبکه مذهبی بود که عثمانیها در طول پنج قرن تسلط خود بر این ناحیه ایجاد کرده بودند. در سال ۱۹۷۰ خواسته‌های فرهنگی آلبانیها به نتیجه رسید و کوسوو توانست از خودمختاری بیشتری در جمهوری صرب برخوردار شود.

می‌دانیم که در یوگسلاوی، اتحادیه کمونیستهای یوگسلاو عملاً قدرت را در اختیار دولت داشت و تز اصلی این حزب خودگردانی (Autogestion) در سطوح مختلف امور اجتماعی و سیاسی بود. خودگردانی اجتماعی که در آن طبق شعارهای زمان تیتو «بدبینی قدغن» و «جزئیات همه موارد پیش‌بینی شده» بود. اجرای این تز و عمومیت دادن به آن طبق قانون اساسی سال ۱۹۷۴ نه تنها عدم تساوی را بین جمهوریها از بین نبرد، بلکه موجبات رشد بوروکراسی را فراهم

کرد. واحدهای خودگردان تعهدی در مورد بودجه و تسویه آن با دولت نداشتند، در نتیجه رکود اقتصادی بیشتری همراه با حیف و میل اموال دولتی پیش آمد.

یوگسلاوی بعد از تیتو

با مرگ تیتو در ماه مه ۱۹۸۰ کشور مواجه با بدهی‌های خارجی گزافی که مارشال برای مردم به ارث گذاشته بود، گردید. در این هنگام بود که مردم فهمیدند رفاه نسبی آنان در مقابل دیگر کشورهای اروپای شرقی، بر پایه تلی از وامهای خارجی است. جمهوریهای شمال، مانند اسلونی و کروآسی به مراتب پیشرفته‌تر از دیگر جمهوریهای بودند که در قدیم زیر یوغ عثمانیها قرار داشتند. این جمهوریها حتی در زمان تیتو نیز از کمک کردن به جمهوریهای جنوب خودداری می‌کردند. بحران اقتصادی که کشور با آن دست به گریبان بود مزید بر علت شد و کشور در معرض تجزیه قرار گرفت. ریاست جمهوری کشور بصورت دسته‌جمعی درآمد و رئیس این «ریاست جمهوری دسته‌جمعی» برای یکسال انتخاب می‌گردید تا تعادلی در کشور برقرار شود. با همه این احوال صربیهها به همراه منتگروویها، همواره مواجه با توری دیگر جمهوریها بودند. کروآتها و اسلونیها از یکدیگر و هر دو از آلبانیهای کوسوو حمایت می‌کردند.

در پایان سال ۱۹۸۰ ناقوس پرسترویکا در اتحاد شوروی نواخته شد، کمونیستهای یوگسلاوی نیز مانند دیگران ابتدا درصدد محکوم کردن بوروکراسی و سپس محکوم کردن تیتو برآمدند. دبیراوال اتحادیه کمونیستهای یوگسلاو در صربستان، میلوسوویچ، برای حفظ خود و مقام خود، نقش ناسیونالیست افراطی صرب را حتی در مقابل کمونیستها بعهده گرفت. او نه تنها با کروآتها بلکه با خودمختاری محدود ویوودین و کوسوو به مخالفت برخاست و شعارهای ناسیونالیستهای افراطی چیت‌نیک‌ها را دوباره به میدان آورد.

عکس‌العمل این کار در کروآسی این بود که یک افسر ارتش کمونیست کروآت که بعداً به مقام مهم کمیسر نظامی در ارتش فدرال یوگسلاوی نائل شده بود، بنام تروجمن (TRUDJMAN) رهبر حزب گروه دموکراتیک کروآت می‌شود و شعارهای ضدیهودی و ناسیونالیستی او ستاشیها را برای بار دیگر به بازار عرضه می‌دارد.

در نوامبر ۱۹۸۹ دیوار برلین فرو ریخت و کمی پس از آن رژیمهای کمونیستی اروپا یکی پس از دیگری از هم پاشیدند. آخرین کنگره اتحادیه کمونیستهای یوگسلاو تشکیل شد. در این کنگره نمایندگان اسلونی و کروآسی با اعلام استقلال خود، از کنگره خارج شدند. همزمان با این جریانها اوضاع اقتصادی کشور وخیمتر می‌شد. به عنوان مثال یک دلار آمریکائی که ارزشی معادل بیست دینار یوگسلاوی داشت در اول سال ۱۹۹۰ قیمت آن به نود هزار دینار یوگسلاوی رسید!! تورم در سال ۱۹۸۹ به ۲۵۰۰٪ رسید و سطح زندگی مردم به سال ۱۹۷۰ برگشت و همین

سطح در مقدونیه مشابه سطح زندگی سال ۱۹۶۰ شد. از همین زمان خواسته‌های ملی یکی پس از دیگری عنوان شد.

در زمستان سال ۱۹۸۹ آلبانی‌های مقیم کوسوو بار دیگر قیام کردند و خواستار جمهوری فدرال شدند. دولت مجبور به اعلام وضع فوق‌العاده در آن ناحیه و بکار گرفتن خشونت گردید. ارتش فدرال علیه تظاهرکنندگان آلبانیائی مداخله کرد و عده‌ای کشته شدند.

صربها بحق مدعی بودند که تیتو با تقسیم‌بندی مصنوعی آنها را در مناطق مختلف کشور جای داده است. زیرا یک سوم خاک صربی از لحاظ اداری تابع چند جمهوری دیگر، مانند بوسنی و هرزه‌گوین، مقدونی و کروآسی و متنگرو بود در حالیکه متنگرو با توجه به ترکیب جمعیتی خود می‌توانست ضمیمه صربستان شود.

در این تصمیم تیتو کینه و دشمنی او نسبت به رقیبش، میخائیلوویچ صرب، در دوران مقاومت، نهفته بود. از سوئی دیگر تیتو می‌دانست که از سال ۱۹۴۶ استالین برای تضعیف و یا نابودی او تماسهای نزدیکی با روشنفکران صرب و متنگرو برقرار کرده بود. بهمین جهت بعد از اخراج از کمینفرم، تیتو دشمنان صرب و متنگروئی خود را نابود کرد ولی همواره واهمه‌ای از آنان داشت. بنابراین صربهای مقیم کروآسی از روز اول تأسیس فدراسیون یوگسلاوی خود را در کشوری بیگانه حس می‌کردند و جمهوری کروآسی برای آنان یادآور جمهوری اوستاشیها بود. همینطور صربهای مقیم بوسنی، زیرا بوسنی نیز جزئی از دولت کروآت در سالهای ۴۱ - ۱۹۴۴ بود و آنها فراموش نمی‌کردند که عده زیادی از اوستاشی‌ها از بین مسلمانان بوسنی انتخاب شده بودند. انتشار کتاب توجیمن (Tudjman) رئیس جمهور کروآسی در سال ۱۹۸۹ بنام «انحراف حقیقتی تاریخی» که در آن مسئولیت یهودیها را در جنگ بین‌المللی دوم مورد بحث قرار می‌داد و از مسئولیت اوستاشی‌ها در کشتار تا آنجا که ممکن بود، می‌کاهید و اوستاشی‌ها را به عنوان کمترین بد ممکن قلمداد می‌کرد، مزید بر علت شد و صربهای مقیم کروآسی، مطمئن شدند که در چنین کشوری که از هم‌اکنون بدنبال ناسیونالیسم است زیستن نتوانند.

در سال ۱۹۸۳ عزت بگوییچ یکبار دیگر اعلامیه‌ای درباره حکومت اسلامی صادر کرد که آنرا بطور مخفی بخش کردند در این اعلامیه هر چند که اشاره‌ای به بوسنی و هرزه‌گوین نشده بود، ولی از ایجاد حکومت اسلامی دفاع شده بود. این اعلامیه باعث زندانی شدن و محاکمه بگوییچ گردید. پس از آنکه سیستم چندحزبی در بوسنی و هرزه‌گوین به رسمیت شناخته شد، بگوییچ رهبری حزب فعالیت دموکراتیک را عهده‌دار شد و اعلامیه حکومت اسلامی مجدداً در سال ۱۹۹۰ در سارایوو انتشار یافت و حزب او در انتخابات همان سال از اکثریت قابل ملاحظه‌ای در بین مسلمانان برخوردار شد که زمینه انتخاب او را به ریاست جمهوری پدید آورد. صربهای مقیم بوسنی انتخابات را تحریم کردند و بهانه‌شان آن بود که بهیچوجه نمی‌خواهند زیر بار دولتی روند

که قصد اسلامی کردن کشور را دارد.

پس از این بررسی کوتاه تاریخی، بد نیست به مشکلات همزیستی اقوام و ملیتها در خاک یوگسلاوی و عدم کارائی سیستم فدرالیسم و خودمختاری در این کشور پردازیم:

مشکلات همزیستی

— از مشکلات مهم همزیستی اقوام در یوگسلاوی، وابستگی عمیق تاریخی بین مذهب و ناسیونالیسم است. کلیسا در بسیاری از موارد بعنوان نماینده و مظهر ناسیونالیسم عمل کرده و مردم در کلیسا و با توسل به مذهب احساس ملی خود را ابراز می‌دارند. رهبران مذهبی اعم از کاتولیک و یا ارتدکس نقشهای مؤثری در بیداری و تحریک احساس ملتها ایفا کرده و می‌کنند. اعلامیه اسقف اسلونی برای تأسیس کشور یوگسلاوی در داخل امپراتوری هابسبورگ، مشارکت فعالانه اسقفهای کاتولیک در روی کار آوردن اوستاشیها، شواهدی از مداخله رهبران مذهبی است. مذهب در این کشور وسیله بیان وابستگی قومی و ملی است. شاید بهمین دلیل بود که تیتو مسلمانان را به عنوان یک ملیت شناخت در حالیکه آنها نیز اسلاو بودند و تیتو می‌توانست آنها را اهالی و یا ملت بوسنی و هرزه‌گوین بنامد. تردیدی نیست که تعلق به مذهب و تعصب نسبت به آن بسی خشن‌تر از تعلق خاطر قومی و ملی است.

۱۹۰

— طرز تقسیم ثروت و منابع نیز یکی از مایه‌های تشنج در جمهوریهای مختلف یوگسلاوی است. در زمان تیتو، با وجود مبارزه دولت با توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی، نابرابری میان جمهوریها بسیار زیاد بود و مردم نواحی عقب‌مانده این اوضاع را نه از بافت اجتماعی و تاریخی خود، بلکه نتیجه استثمار بوسیله جمهوریهای پیشرفته تلقی می‌کردند. جمهوریهای پیشرفته نیز حاضر به مشارکت در جهت بهبود وضع مردم جمهوریهای عقب‌مانده نبودند.

— مانع دیگر همزیستی ملتها در یوگسلاوی، موضوع مداخله قدرتهای بزرگ در این منطقه بوده و هست. رقابت قدرتهای بزرگ در منطقه بالکان همواره موجب تشنج در این منطقه می‌شده است. در آغاز جنگهای فعلی، در حالیکه آمریکا و انگلیس و فرانسه از فدراسیون یوگسلاوی حمایت می‌کردند، مطبوعات و محافل سیاسی آلمان و اتریش آشکارا پشتیبان استقلال اسلونی و کروآسی بودند. حمایت آلمان از استقلال این دو کشور و به رسمیت شناختن فوری آنان سابقه تاریخی دارد زیرا آلمان، از پایان جنگ بین‌الملل اول به بعد و بویژه در طول جنگ بین‌المللی دوم با موجودیت سیاسی یوگسلاوی مخالفت می‌کرد. دست‌راستی‌های آلمان، از نخست‌وزیر و وزیر خارجه، که بعد از فروریختن دیوار برلین می‌خواستند تمام توجه خود را به یکپارچگی آلمان معطوف کنند و از درگیری در مسائل بین‌المللی پرهیز نمایند، انتقاد می‌کردند تا هر چه زودتر به کمک اسلونها و کروآتها بشتابند. شناسائی شتابزده آلمان از این دو کشور سبب شد که کشورهای عضو جامعه اروپائی و آمریکا در برابر عمل انجام‌شده قرار گیرند و آنها نیز استقلال هر

دو کشور اسلونی و کروآسی و سپس بوسنی و هرزه‌گوین را به رسمیت بشناسند. در مورد دو کشور اخیر روابط تاریخی و منافع ملی کشورهای بزرگ، موضوع حقوق اقلیتها را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

— دیگر از مسائل مهم همزیستی ملیتها در یوگسلاوی اختلاف فرهنگ و سطح فرهنگی در جمهوریهایی مختلف است. اختلاف زبان و عادات و مذهب و نداشتن سابقه تاریخی مشترک، هر ملتی را به سرنوشت خود مشغول می‌داشت. در نتیجه هر ملت و قومی سعی کرده و می‌کند که با طرد و نفی «دیگری» خود را به اثبات رساند.

سطح فرهنگی نیز بین ملتها متفاوت است. در داخل جمهوری بوسنی و هرزه‌گوین (که می‌توان به علت تجمع اقوام و ملیتها آنرا نوعی یوگسلاوی کوچک دانست) $17/5\%$ از مسلمانها و $22/4\%$ از آلبانیهای مسلمان بیسوادند و حال آنکه این میزان در میان صربیهها بیش از $12/3\%$ و در بین کروآتهای ساکن این جمهوری بیش از $6/9\%$ نیست.

در مشاغل مختلف روشنفکری، نظیر امور آموزشی و علمی و یا در امور سیاسی و اجتماعی مانند مشارکت در امور اجرائی و یا قوه مقننه کشور (یوگسلاوی سابق)، سهم مسلمانان $6/9\%$ است در حالیکه صربیهها $41/4\%$ و کروآتها $19/6\%$ این قبیل مشاغل را در سال ۱۹۸۱ عهده‌دار بوده‌اند.

این نسبت در داخل جمهوری بوسنی و هرزه‌گوین برای مسلمانان $29/1\%$ ، برای صربیه $34/7\%$ و برای کروآتها $16/2\%$ در همان سال بود. (۱۶)

— رقابت بین ملل و عدم تمایل به زندگی با یکدیگر نیز از مشکلات همزیستی در یوگسلاوی بود. قبل از سال ۱۹۱۸ نیز رقابت بین سه ملت کروآت، اسلون و صربیه مشاهده می‌شد زیرا صربیه با دولت مستقل و اسلحه‌ای که داشتند و با توفیق در جنگهای بالکان، خود را قوی‌تر از سایرین می‌دانستند. ایجاد حکومت سلطنتی و سپس یوگسلاوی سلطنتی و پخش شدن صربیه همراه با فکر قدرت‌طلبی و تسلط بر نواحی مختلف کشور، اغلب به طرد و نفی سایر ملیتها می‌انجامید و عملاً اقلیتها را بوجود می‌آورد. یوگسلاوی از معدود کشورهای چندقومی بود که در آن اختلاط بین اقوام بسیار کم است و علت آن همانطور که قبلاً گفته شد نداشتن اراده مشترک به زندگی با یکدیگر و عدم قبول سرنوشت مشترک است.

— عدم دموکراسی و تمرکز قدرت سیاسی به شکل استالینی در دست حزب واحد، یکی دیگر از علل عدم توافق ملتها در همزیستی با یکدیگر در یوگسلاوی سابق بود. زیرا در چنین سیستمی تصرف مراکز قدرت به مراتب آسانتر از سیستم دموکراسی است در نتیجه اقلیتها همواره از مرکز قدرت بدور می‌مانند.

در عمق زندگی ملتهای چندقومی که دارای تاریخ طولانی می‌باشند، حرکتی اجتماعی — اقتصادی و سیاسی نهفته است که در طول زمان متحول شده است. این تحول، رابطه اقوام را با یکدیگر دگرگون می‌کند که در اینصورت زندگی امروزی آنان با یکدیگر بر اساس زور و قدرت

نیست. شواهد فراوانی از این تحول را می‌توان در کشور ما نشان داد.
دو راه‌حل افراطی برای حل ناهمگونی اقوام و ملیتها که عبارتست از تسلط قومی بر قوم
دیگر و یا جدائی کامل اقوام از یکدیگر، هیچگاه موفق به بهبود و پیشرفت زندگی اقوام و ملت‌ها
نشده است. تاریخ و اوضاع فعلی یوگسلاوی شاهد صادق شکست هر دو راه‌حل افراطی است.

۱. نگاه کنید به:

E: Hobdbawm, Nations et nationalisme depuis 1780, Programme, mythe et réalité, Gallimard,
Paris 1992

۲. روزنامه لوموند - پنجم ژانویه ۱۹۹۲.

۳. لوموند دیپلماتیک فوریه ۱۹۹۳.

۴. آندره فوتتن، روزنامه لوموند ۵ ژانویه ۹۳.

۵. S. Moscovici, Psychologie des minorités, P. U. F. Paris 1979, P. 9

۶. I. Kadaré, Que cessent les vents chauvins, In. manière de voir, No. 17, Fev 1993

۷. j. Blaha, E. Lhomel, T. Schreiber & M. Tompa, Les principales minorités nationales en Europe
de l'Est, IN. L'U.R.S.S., Notes & Etudes, La documentation française, Paris 1985.

۸. R. Caratini, La force des Faibles, Larousse, Paris 1986. P. 279

۹. R. Caratini همان کتاب صص ۲۷۹ - ۲۸۲.

آمار سال ۱۹۹۱ از مجله Manière de Voir در پیش یادشده.

۱۰. R. Caratini کتاب در پیش گفته شده ص ۸۸ - بعلت عدم دسترسی بمدارک فارسی، بررسی کلمه
خروات و شناسائی چنین قومی در ایران برای نویسنده مقدور نشد، امیدوار است که خواننده، نویسنده را
راهنمایی فرماید.

۱۱. ۱ - نگاه کنید به دائرةالمعارف اونیورسالیس، زیر کلمه SLAVES

۲ - Y. Lacoste, La question serbe et la question allemande, IN, Revue Hérodote, Dec. 92. Paris

۱۲. D. T. Batakovic, Le génocide dans l'Etat indépendant croate, N. Revue Hérodote, OP.CIT.

برای اطلاع بیشتر از نسل‌براندازی (ژنوسید) صربها، کولیها و یهودیها، رجوع کنید به:

X. de Montclos, Les Chrétiens face au nazisme et stalinisme, Complex, 1991

۱۳. J. F. Elorriaga, IN. Manière de voir, No. 17, Fev. 1993

۱۴. A. Ciliga, Crise d'Etat dans la Yougoslavie de Tito, Denöel, Paris 1974

۱۵. Y. Lacoste, La question serbe et la question allemande, In. Hérodote, 67, Dec. 1992

۱۶. X. Bougarel, Bosnie- Herzégovine: anatomie d'une poudrière; Herodote, Dec. 92